

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: سی‌ام - زمستان ۱۳۹۵

از صفحه ۵۹ تا ۷۸

## بررسی و تحلیل تمثیل «آب حیات» (با نگاهی به غزلیات حافظ)\*

محمدجلیل بهادری<sup>۱</sup>

مربی آموزشکده فنی و حرفه‌ای سما، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران

سید احمد حسینی کازرونی<sup>۲</sup>

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران

### چکیده

تمثیل را می‌توان متنی با مفاهیم متنوع تعریف کرد که مفاهیم آن با معنای تحت‌اللفظی تفاوت دارند. «آب حیات» یا آب زندگانی از دیرباز، یکی از تمثیل‌های معروف و رایج در فرهنگ و ادبیات فارسی است که در ذهن و زبان بزرگان شعر و ادب، در مفاهیم گوناگونی تجلی یافته است. بررسی منشأ و اساس این تمثیل و استخراج مفاهیم گوناگون آن، هدف این جستار است؛ بدین منظور دیوان حافظ به عنوان منبع اصلی، انتخاب شد تا با شاهد مثال‌هایی از غزلیات وی، تنوع مفاهیم در این تمثیل باز نموده شود. حاصل این پژوهش نشان داد که حافظ به منظور آرایش کلام و تقویت معانی، ۲۵ بار، ترکیب «آب حیات» و مترادف‌های آن را به کار برده است و در آن کاربردها، با استفاده از استدلال‌های خیالی، مفاهیمی چون «می»، «لب و دهان یار»، «قدرت بیان شاعر و شعر او»، «حالات عرفانی و واردات غیبی»، «شاهد» و «هوای منزل یار» را اراده کرده است.

واژگان کلیدی: تمثیل، آب حیات، خضر، حافظ.

رساله جامع علوم انسانی

\*تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۱۷

۱- پست الکترونیک نویسنده مسؤول: m.bahadori42@yahoo.com

۲- پست الکترونیک: sahkazerooni@yahoo.com

### مقدمه

جاودانگی و نامیرایی، آرزوی دیرینه آدمی بوده است. این آرمان در ادبیات ملل مختلف، به شکل‌های گوناگون؛ از جمله در قالب قصه‌هایی که بیانگر غلبه آدمی بر مرگ و نیستی است، نمود پیدا کرده و اغلب به گونه کهن‌الگو در ذهن و باور انسان‌ها نهادینه گشته است. داستان نامیرایی اوتنا پیشتیم<sup>۱</sup> و گیل گمش در میان سومریان، الهه‌های یونان باستان، رویین‌تنان و شکست‌ناپذیرانی چون: زیگفرید، آشیل و اسفندیار زاینده این آرمان هستند.

آدمی در پی دستیابی به این آرمان، همواره بر این بوده است که به اکسیری دست یابد تا بتواند از مرگ و نیستی وا رهد. آب حیات، از این اکسیرهاست که در لباس تمثیل تجلی یافته است؛ به عبارت دیگر «آرزوی رسیدن به زندگی جاودان در باورهای مردم، موجب شکل‌گیری نظریه آب حیات گشته است» (اسفندیاری مهنی و خدایاری، ۱۳۹۱: ۲۴). در متون اوستایی از درختی به نام گوکرن<sup>۲</sup> در وسط دریای فراخکرت، سخن گفته شده است که خوردن برگ آن، باعث جاودانگی می‌شود. «این برگ، کم‌کم به دلیل قرابتش با آب، بدل به آب شده و آب حیات را شکل داده است» (رضی، ۱۳۴۶: ۶۸۷). در شاهنامه نیز با چشمه‌ای روبه‌رو هستیم که کیخسرو وارد آن شده و زندگی جاوید یافته است. خالقی مطلق، معتقد است «آب حیات» همان چشمه حیوان است که «کیخسرو پیش از این در آن غسل کرد و در زمره جاودانان درآمد» (۱۳۸۱: ۴۳۰). «در بین کاخ‌های کی‌کاوس [نیز]، پردیسی بوده که در آن، چشمه آب حیات وجود داشته و اگر زالی وارد آن می‌شده، برنا و جوان از آن بیرون می‌آمده است» (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۸۸).

موضوع «آب حیات» و نجات از مرگ در اساطیر ملل به شکل‌های گوناگون نموده شده است. «در ایران، افسانه آب حیات در تقدس آب پس از اسلام به تدریج با افسانه اسکندر و خضر در بسیاری از باورها، جانشین اپم نپات، تشر، آناهیتا ... و حتی سیاوش شده است» (بهار، ۱۳۵۲: ۴۳۰).

۱. Utna pishtim

۲. Gaokerena

## پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهش مستقلی در مورد «آب حیات» و بررسی این تمثیل صورت نگرفته است؛ هرچند پژوهشگران به مناسبت‌های مختلف در این مورد اظهار نظرهایی داشته‌اند. در این میان، فاطمه اسفندیاری مهنی و خدیجه خدایاری (۱۳۹۱: ۲۴ و ۲۵) در بخشی از مقاله «جنبه خیر و شر و جاندارانگاری آب در شاهنامه» نمودهای مختلف «آب حیات» را در شاهنامه و اسکندرنامه نظامی مورد بحث قرار داده‌اند. شریفیان و اتونی (۱۳۹۰: ۱۱۷ - ۱۱۹) نیز در قسمتی از مقاله خود تحت عنوان «آب و جاودانگی»، یادآور شده‌اند که انسان‌های کهن، آب را عنصری حیات‌بخش در زندگی خود می‌دیدند؛ بنابراین به تدریج برای آن، کارکرد جادویی و شگرف قائل شدند و «آب حیات» را بر اساس آرزوهای خود خلق نمودند. آن‌ها در ادامه، داستان خضر و اسکندر را با توجه به روایت فردوسی در شاهنامه نقل می‌کنند.

حسن حیدری (۱۳۸۵: ۷۳-۹۰) در پژوهش خود، نخست، پیشینه «آب حیات» و چشمه زندگی را که رمزی است از آرزوی جاودانگی و بی‌مرگی، در اسطوره‌های ملل بررسی کرده؛ سپس داستان خضر و اسکندر را در آثار ادبی و دینی، توصیف نموده است. امینی لاری (۱۳۸۵: ۳۱-۴۳) نیز پس از تعریف ماجرای خضر و موسی، دیدگاه‌های متفاوت عرفا را مورد بررسی قرار داده و سعی نموده است که آن را رمزگشایی کند؛ همچنین کرمی و رحیمی (۱۳۹۱: ۱۴۹-۱۷۴) با مقایسه دو داستان گیل‌گمش و اوتنا پیشتیم از یک سو و خضر و اسکندر از سوی دیگر، اسکندر را همانند گیل‌گمش، شایسته نوشیدن «آب حیات» ندانسته است؛ حال آن که اوتنا پیشتیم و خضر، لیاقت بهره‌مندی از موهبت بی‌مرگی و نوشیدن «آب حیات» را داشته‌اند.

## روش تحقیق

روش انجام این پژوهش، توصیفی - تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای است. روش نگارش مقاله هم از این قرار است: پس از ارائه تعاریفی از تمثیل، با استفاده از پژوهش‌های صاحب‌نظران، دلایل تمثیلی بودن داستان «آب حیات» ذکر می‌شود؛ سپس، با بررسی و تحلیل

منشأ این تمثیل، داستان خضر و موسی از منابع مختلف نقل می‌گردد. در پایان نیز برای نشان دادن مفهوم چند وجهی «آب حیات»، با استمداد از دیوان حافظ، کاربردها و معانی گوناگون این موضوع، ارائه می‌شود.

### تمثیل

«تمثیل؛ مثل آوردن و تشبیه کردن چیزی به چیزی را گویند. در علم بدیع، از جمله استعارات است؛ الا آنکه این نوع، استعارتی است به طریق مثال؛ یعنی چون شاعر خواهد که به معنی، اشارتی کند، لفظی چند که دلالت بر معنی‌ای دیگر کند بیاورد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال عبارت کند» (دهخدا، ۱۳۷۳: زیر واژه). «در علم بلاغت نیز تمثیل، «تصویر» یا «مجازی» تلقی می‌شود که گوینده به وسیله آن، چیزی می‌گوید؛ اما مقصودش چیز دیگری است؛ همچنین تمثیل را استعاره گسترده<sup>۱</sup> تعریف کرده‌اند. هم در استعاره و هم در تمثیل، شباهتی ضمنی، تلویحاً فهمیده می‌شود؛ اما در تمثیل، شباهت ضمنی ادامه و گسترش می‌یابد» (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۱۱۶).

معادل تمثیل در ادبیات غرب، «الگوری»<sup>۲</sup> می‌باشد. الگوری به عنوان گونه‌ای از علم بلاغت در ادبیات یونانیان بروز یافت و از نظر ریشه‌شناسی، ترکیبی از دو واژه allos (دیگری) و agoreuein (سخن گفتن در ملاء عام) است. ساده‌ترین تعریف از تمثیل را «فلچر»<sup>۳</sup> با توجه به ویژگی چند معنایی زبان ارائه داده است: «تمثیل، چیزی را می‌گوید؛ اما منظورش چیز دیگری است» (فلچر، ۱۹۶۴: ۲)؛ به عبارت دیگر، «متنی روایی یا وصفی است که علاوه بر معنای ظاهری، معنایی ثانویه نیز دارد» (پرین، ۲۰۰۲: ۳۶۳). می‌توان گفت «روایتی است که در آن، عناصر، عوامل، اعمال، لغات و گاهی زمینه اثر، نه تنها به خاطر خود و در معنی خود؛ بلکه برای اهداف و معانی ثانوی به کار می‌روند؛ به عبارت دیگر، برخی از عناصر و واژگان، عناصر و واژگان دیگری را ممثل می‌کنند» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۴۹).

<sup>۱</sup>. extended metaphor

<sup>۲</sup>. Allegory

<sup>۳</sup>. Angus Fletcher

در تمثیل، معنای متن، حاصل معنای واژه‌ها نیست؛ بلکه فراتر و عمیق‌تر از آنهاست و چون ماده‌ای پلاستیکی و منعطف در بافت‌های مختلف، به شکل‌های مختلف در می‌آید و مفاهیم گوناگون می‌یابد. تمثیل، انواع و قالب‌های گوناگون دارد و برای تعریفی مانع و جامع، باید از هر نوع آن، تعریف جداگانه‌ای ارائه شود. یکی از انواع تمثیل، «تمثیل روایی»<sup>۱</sup> است که موضوع و مفهومی، در قالب داستان، روایت و حکایتی بیان می‌شود که شخصیت‌های آن، ممکن است انسان‌ها، حیوانات یا اشیا باشند. این شخصیت‌ها مفاهیمی استعاری و نمادین می‌یابند؛ مثلاً در تمثیل «آب حیات»، خضر، اسکندر، ظلمات و چشمه آب حیات در ذهن و زبان راویان و درک و دریافت مخاطبان، مفاهیم نمادین و رمزی متفاوت دارند؛ چنان‌که در شعر حافظ، «آب حیات»، گاه لب و دهان یار، گاه کلام سحرآمیز شاعر و ... است.

بنابراین و بر اساس نظر بسیاری از پژوهشگران، داستان «آب حیات»، داستانی سمبلیک و رمزی است که تکرار آن در میان ملل و در زمان‌های مختلف، نشانگر وجود معانی پنهانی و نهفته در آن است (گرچی، ۱۳۸۴: ۱۸۲)؛ (کریمی و رحیمی، ۱۳۹۱: ۱۵۲) و (حیدری، ۱۳۸۵: ۷۷). رمزی بودن و تأویل‌پذیری داستان «آب حیات»، دلیلی بر تمثیلی بودن آن است و به گفته پورنامداریان (۱۳۶۴، ۲۷۴ و ۲۷۵) «رسیدن خضر به چشمه آب حیات، نوشیدن وی از آن چشمه و در نتیجه یافتن عمر جاویدان، مضمون دل‌انگیزی است با ظرفیت تأویل‌پذیری دلخواه در جهت افکار عرفانی که متصوفه به نحوی گسترده از آن بهره‌برداری کرده‌اند».

«یکی از ویژگی‌های تمثیل، وجود کشمکش و تضاد قدرت‌هاست» (فلچر، ۱۹۶۴: ۲۲). در تمثیل آب حیات، این تضاد، میان خضر و اسکندر دیده می‌شود؛ چنان‌که خضر به عنوان شخصیتی ربانی و معنوی، شایستگی برخوردار از چشمه «آب حیات» را دارد؛ اما اسکندر به عنوان مظهر مادیات و قدرت مادی از چنین شایستگی‌ای بی‌بهره است. چند وجهی بودن این داستان و تکرار آن در مکان‌ها و زمان‌های گوناگون نیز دلیل دیگری بر تمثیلی بودن آن است.

پرتال جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup>. narrative allegory

## آب حیات

آب حیات، آب زندگانی، آب جاودانگی، آب جوانی، آب حیوان، آب بقا، عین‌الحیات یا نهرالحیات، چشمه‌ای است در ظلمات که هر کس از آن بنوشد یا سر و تن در آن بشوید، از مرگ و نیستی نجات می‌یابد (دهخدا، ۱۳۷۳: زیر واژه).

اندیشه دست یافتن به آن یا هر ماده‌ای که آدمی را از مرگ نجات دهد، اندیشه‌ای است به قدمت خلقت انسان؛ زیرا آدمی همواره به دنبال راه چاره‌ای برای فرار از مرگ بوده است.

در بسیاری از ملل، افسانه‌هایی مبنی بر سرگذشت افراد و قهرمانانی که توانسته‌اند به ماده جاودانگی دست یابند، وجود دارد. هرچند این افسانه‌ها در میان هر قوم و ملتی به شیوه‌ای خاص بیان شده‌اند؛ اما به خاطر تبادل‌های فرهنگی دارای نقاط مشترکی نیز هستند. گیل‌گمش - پهلوان حماسی بابلی - قدیمی‌ترین قهرمانی است که برای یافتن عمر جاویدان کوشیده است. وی فرمانروای شهر اوروک و نیمه‌خدا بود. مرگ دوستش، انکیدو، او را اندوهگین کرد؛ بنابراین برای جستن چاره به نزد نیای خود، اوتنا پیشتیم رفت که در طوفان بابل، زندگی جاودانه یافته بود. اوتنا پیشتیم، گیاهی را به او معرفی کرد که در ته دریا می‌روید و خوردن آن، انسان را جوان می‌کند. گیل‌گمش آن گیاه را به دست آورد؛ اما در راه، ماری دریایی آن گیاه را ربود (کرمی و رحیمی، ۱۳۹۱: ۱۵۲-۱۵۴). در اساطیر چین، قله‌ای افسانه‌ای به نام کون - لون وجود دارد. مردم این کشور بر این باورند که هرکس از آب‌هایی که از این کوه، روان می‌شود بنوشد، جاودانه می‌گردد. (زمردی، ۱۳۸۵: ۱۳۳). انوشیروان ساسانی نیز برزویه طبیب را به هندوستان می‌فرستد تا میوه‌ای را که عمر جاویدان می‌بخشد، بیابد. او نیز پس از جستجوی بسیار پی می‌برد که آن اکسیر، درخت و میوه نیست؛ بلکه کتابی به نام پنجه تتره (کلپله و دمنه) است.

به روایت فردوسی (۱۳۶۳، ج ۵: ۱۰۴ - ۱۰۹)، پس از آنکه اسکندر، شگفتی‌های شهر «هروم» را بدید، به سوی مغرب پیش رفت و در بین راه به شارسثانی رسید و از مردم در مورد شگفتی‌های آنجا سؤال کرد. مرد پیری پیش آمد و گفت: آن سوی شهر، آبگیری است که تا کنون کسی به آن، دست نیافته است؛ چون آن منطقه، بسیار تاریک است و خورشید تابان در

آن ناپدید می‌شود. در آن تاریکی، چشمه‌ای وجود دارد که آن را «آب حیوان» گویند. هر کس از آب آن بخورد، هرگز نمی‌میرد. اسکندر با لشکرش به سوی آن جایگاه حرکت کرد. صبح روز بعد، نزدیک آبگیر رفت و دید که چگونه خورشید در آنجا ناپدید شد. به میان لشکر برگشت و در اندیشه رسیدن به آن چشمه‌ای بود که دهقان، آن را آب حیوان نامیده بود؛ بنابراین افراد بردباری را از لشکر، انتخاب و آذوقهٔ چهل روز را برای یافتن چشمهٔ «آب حیات» مهیا کرد. در این راه، خضر را به عنوان مشاور و فرمانده با خود همراه نمود.

ورا اندرین خضر بد رأی زن  
سر نامداران آن انجمن  
سکندر بیامد به فرمان اوی  
دل و جان سپرده به پیمان اوی

(فردوسی، ۱۳۶۳، ج ۵: ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵)

اسکندر به خضر می‌گوید: دو مهره با من است که به هنگام دیدن آب و در شب تاریک، چون آفتاب می‌تابند، یکی از آنها پیش تو باشد و جلوتر حرکت کن. من و همراهان نیز به دنبال شما می‌آییم. در تاریکی، خضر و اسکندر، همدیگر را گم می‌کنند. خضر به چشمهٔ «آب حیات» می‌رسد، سر و تن می‌شوید و از آن می‌نوشد و به زندگانی جاویدان می‌رسد.

پیمبر سوی آب حیوان کشید  
سر زندگانی به کیوان کشید  
بدان آب روشن تن و سر بشست  
نگهدار جز پاک یزدان نجست  
بخورد و بیاسود و برگشت زود  
ستایش همی بافرین بر فزود

(همان: ۱۳۹۹ - ۱۴۰۱)

در قرآن مجید آمده است که حضرت موسی (ع) در سفرش به محلی به نام مجمع‌البحرین رسید. در آنجا متوجه شد ماهی‌ای که برای خوردن آنها آورده بودند در اثر تماس با آب آن مکان، زنده شده و راه دریا در پیش گرفته است (کهف/ ۶۰ - ۸۲).

در فرهنگ عامه نیز روایت‌های گوناگونی از «آب حیات» وجود دارد؛ چنانکه می‌گویند: «آب زندگانی در کوه قاف است. اسکندر در طلب آن به قاف رفت و کوزه‌ای از آن را به همراه

آورد. «دال» (کرکس) با نوک به کوزه آب زد و آب را ریخت. دال به آب ریخته بی‌آنکه بنوشد فقط نوک زد؛ به همین سبب عمر دال، هزار سال است» (ذوالفقاری و شیری، ۱۳۹۴: ۲۸)؛ همچنین باور دارند که «حضرت سلیمان با جوجه تیغی، شور می‌کرد. جنیان، جهت تقرب به او، از چشمه حیات برایش آب آوردند. جناب سلیمان با بنی آدم و شیاطین و حیوانات شور کرد که از آن آب بخورد یا نه. نوبت به جوجه تیغی که رسید عرض کرد: یا نبی‌الله، اگر خداوند، ضامن می‌شود که قوا و مشاعرت تا آخر بر جا بماند، بخور و الا چه سود اگر پیر و شکسته شوی و این زن‌ها که داری از تو دوری کنند؟ اگر خاطر جمعی که درهم و شکسته نمی‌شوی و از این سلطنت، لذت می‌بری بخور و الا مخور که پشیمان خواهی شد. سلیمان سخن او را پسندید و نخورد» (همان).

### خضر

«خضر یا خَضِر؛ به معنای سبز و سبزی، شخصیتی مذهبی است که در آثار اسلامی و ادبیات عامیانه از شبه جزیره بالکان تا هندوستان شناخته شده است و در کشورهای ایران، افغانستان و آسیای مرکزی به عنوان نماد حاصلخیزی و باروری، مورد پرستش است (ایرانیکا، زیر واژه). ارتباط خضر با سبزی از خود نام خضر یا خَضِر پیداست؛ علاوه بر آن در قصص الانبیا (۳۳۸) آمده است: «خضر را برای آن، خضر خواندند که چون به زمین خشک بگذشتی، سبز شدی» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۲۸۳). مولوی در این زمینه گفته است:

جهان پر از خَضِر سبزپوش دانی چیست که جوش کرد ز خاک و درخت آب حیات  
(کلیات شمس: ۱/۲۸۰)

«وی یکی از بندگان خاص خداوند است که علم لدنی دارد و با حضرت موسی معاصر است. در قرآن، ذکری از نام خضر یا پیامبر بودن او نشده است. در باور اهل تصوف، او زنده و راهنمای سالکان در خشکی می‌باشد» (میشل آنجلو، ۲۰۰۸: ۲۵۵ - ۲۸۹).

سرگذشت خضر از یک سو با اسکندر و از سوی دیگر با حضرت موسی (ع) در ارتباط



است. همان‌طور که اشاره شد، در قرآن مجید، داستان سفر موسی (ع) همراه یک جوان به مجمع‌البحرین، ذکر شده است. در آنجا ماهی‌ای را که برای خوردن آورده بودند، فراموش کردند. وقتی که موسی (ع) از آن جوان، طلب غذا کرد؛ وی گفت: ماهی را در مجمع‌البحرین، فراموش کرده و ماهی زنده شده و به دریا رفته است. موسی نیز متوجه شد که آن، همان مکانی است که جستجو می‌کنند. در آنجا بنده‌ای از بندگان خدا را می‌یابند و موسی از وی درخواست می‌کند که اجازه دهد از او پیروی کند و ... (کهف/ ۶۰ - ۸۲). عموم مفسران، معتقدند که آن بنده خدا، خضر است. «در ترجمه تفسیر طبری (ج ۴، صص ۹۴۶ و ۹۴۷) در توضیح این آیات آمده است: «موسی در مناجات خود می‌گوید: یا رب، هیچ خلق تو را هست بر پشت زمین از من داناتر؟ گفت: یا موسی مرا بنده‌ای است نام او خضر. او به علم از تو بیش است. موسی گفت: مرا سوی او رهنمون کن. خدای گفت - عزّ و جلّ - او به میان دو دریا باشد و پس موسی، آهنگ دو دریا کرد تا با خضر دیدار کند» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۲۷۳). بقیه داستان، به اختصار از این قرار است: «... و موسی یوشع ابن نون را بفرمود که طعامی بردار تا برویم به آن مجمع‌البحرین. باشد که مر آن بنده خدای - عزّ و جلّ - صالح اندر یابیم و از وی علم آموزیم. یوشع، زنبیلی برداشت و یک ماهی بزرگ بریان کرده، بدان زنبیل اندر نهاد و برفتند تا بدان مجمع‌البحرین رسیدند و آنجا دو دریا اندر هم آمد. یکی از نواحی اردن و دیگر از سوی فلسطین. چون آنجا رسیدند هر دو سخت مانده گشته بودند و بنشستند و بخفتند و موسی - علیه السلام - به خواب اندر شد و یوشع، زمانی بنشست، همچنان خواب بر وی غلبه کرد. آن ماهی بریان از زنبیل بیرون آورد و بر کنار دریا بنهاد. ایدون گویند که آنجا چشمه بود، آب حیوان. یک قطره از آن آب به ماهی برافتاد، ماهی زنده گشت و به دریا اندر شد و آب از این سو و از آن سو باز شد و ماهی بر آنجا همی رفت ... پس هر دو همچنان خواب‌آلود برخاستند. ماهی آنجا فراموش کردند. پس همچنان بر لب دریا همی برفتند. چون موسی از یوشع، طعام خواست، آنگاه یوشع را حدیث ماهی یاد آمد ... پس هم بر این پی که آمده بودند بازگشتند. همی آمدند تا بدان سنگ، باز رسیدند که از آنجا رفته بودند و آن، سنگی بود سبز شده از آن جهت که خضر آنجا نماز کرده بود و آنجا هیچ‌کس را نیافتند و ماهی را یافتند ... و

موسی و یوشع از پس آن ماهی رفتند تا برسیدند به جزیره‌ای و خضر را یافتند» (رهنما، ۱۳۶۸: ۵۳۵). «خضر پس از آشنایی با موسی، تعلیم او را مشروط به آن می‌کند که درباره کارهایی که انجام می‌دهد از او توضیح نخواهد. موسی این شرط را می‌پذیرد؛ اما خضر کارهایی انجام می‌دهد که به نظر موسی، معقول نمی‌رسد و به ناچار درباره آن‌ها پرسش می‌نماید. سرانجام خضر، اسرار آن کارها را به او می‌گوید و از نظرش ناپدید می‌شود و موسی هرچند می‌جوید دیگر خضر را نمی‌یابد» (ذوالفقاری و شیری، ۱۳۹۴: ۵۲۴).

درباره ارتباط خضر با اسکندر، نقل شده است که «آشپز اسکندر در مسیر سفر و در سرزمین ظلمات، ماهی نمک‌سودی را می‌شوید، ماهی زنده شده و با شنا کردن دور می‌شود؛ سپس آشپز، خود از آب می‌نوشد و زندگی جاویدان می‌یابد» (برتلز، ۱۹۶۵: ۸۷ - ۲۸۶)؛ اما «در ترجمه تفسیر طبری (ج ۶: ۱۵۴۳ و ۱۵۴۴) آمده است: و این خضر از سرهنگان ذوالقرنین بود و ذوالقرنین چنان خبر یافته بود که اندر ظلمات، آب حیات است که هر که آن آب بخورد، هرگز نمیرد. ذوالقرنین به طمع آن آب به ظلمات اندر شد تا آن آب باز خورد ... پس خضر - علیه السلام - آب یافت و تشنه بود و از آن آب بخورد. پس آنگاه بیامد و ذوالقرنین را آگاه کرد که من آب یافتم و ذوالقرنین بازگشت و آن آب طلب کردند و هیچ جای باز نیافتند و هفت شبانروز همی گردیدند و باز نیافتند» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۲۷۸).

«خضر، مولای مسافران است. او مظهر مشیت الهی است. در حدیث آمده که او خانه خود را در منتهی‌الیه دنیا بنا کرده؛ جایی که ملتقای دو دریای آسمان و زمین است. پس خضر، نشانه میزانی در نظم بشری است که از بالا و پایین به یک فاصله است. به عقیده برخی، او پسر حضرت آدم است. خضر، چشمه «آب حیات» را یافته، در آن غسل کرد و بدین گونه جاودان شد و عبایش سبز شد. او شفیع کامل انسان‌ها است و آنان را در مقابل غرق‌شدگی، آتش‌سوزی و در مقابل حاکمان و شیاطین و مارها و عقرب‌ها کمک می‌کند» (شوالیه، ۱۳۸۴، ج ۳: ۵۲۰ - ۵۲۲). «بنا به اعتقاد مردم بیشتر نقاط ایران، خضر، پیامبری است که حیات جاویدان دارد. راهنمای گمگشتگان در بیابان‌ها، برآورنده حاجات و یاری‌دهنده نیازمندان و درماندگان است و هر کس از سر صدق و صفا او را بخواند به یاریش می‌شتابد» (ذوالفقاری و شیری، ۱۳۹۴:

۵۲۶). «پیغمبری [است] که خداوند تعالی، موسی علیه‌السلام را به تعلیم نزد او فرستاد و موسی بر کرده‌های او انکار آورد و خضر، حکمت اعمال خود بدو نمود و از او جدایی جست. خضر تا قیامت زنده باشد و مسافران خشکی را یاری دهد؛ چنانکه الیاس مسافران دریا را ...» (دهخدا، ۱۳۷۳: در زیر واژه) «کرمانی‌ها، حضرت خضر (ع) را راهنمای گمشدگان بیابان‌ها و حامی شکارهای کوهستانی می‌دانند. لرستانی‌ها نیز باور دارند که خضر و الیاس هر دو جاودانه و زنده‌اند. خضر در خشکی و الیاس به دریاست و هر دو از نظر پنهانند» (ذوالفقاری و شیرینی، ۱۳۹۴: ۵۲۶).

«خضر در اکثر نقاط ایران، نام آشنایی است. او موکل آب‌ها، برکت خرمن‌ها، نگهدارنده رمه‌ها و صاحب شکاری‌های کوهستان‌ها، مشکل‌گشا و راهنمای گم‌گشتگان بیابان‌هاست؛ او همچنین «عامل برکت تولیدات کشاورزی، حافظ دام‌ها، برکت‌دهنده فرآورده‌های دامی، حامی کشتی‌ها و صیادان، دارنده شکارهای کوهستان‌ها و صاحب آب‌ها و چشمه‌ها شده است» (همان). در حدود هجده کیلومتری کرمانشاه، در راه سنندج، محلی است به نام «خضر زنده». در این محل، دو چشمه بزرگ آب در دو طرف کوهی از زمین می‌جوشد که دو استخر بسیار بزرگ به وجود آورده است. یکی به نام «خیر الیاس» و دیگر به نام «خضر زنده». نزدیک چشمه خضر زنده و در دامنه کوه در داخل مغاره کوچکی، زیارتگاهی به نام خضر وجود دارد. مردم معتقدند خضر در آنجا نماز خوانده و جای پا و دست و پیشانی‌اش در سنگ باقی مانده است و «در سلسله جبال بزمان شهرستان ایران‌شهر، کوهی به نام «خضر زنده» وجود دارد. بلوچ‌ها بر این باورند که حضرت خضر که آب (آب حیات) نوشیده در این کوه پنهان گردیده است» (همان).

### «آب حیات» در دیوان حافظ

«تمثیل «آب حیات» در بردارنده موتیف‌های اسطوره‌ای از منابع و فرهنگ‌های متنوع است و مهمترین عنصر آن، نامیرایی و زندگی ابدی است» (برتلز، ۱۹۶۵: ۲۹۰) و همانند هر تمثیل، روایی دیگری، کاراکترهایی با مفهوم نمادین و رمزی دارد. کاراکترهای اصلی این تمثیل،

خضر، چشمه «آب حیات»، موسی (ع)، ظلمات و مجمع‌البحرین است. جستجوی راز ماندگاری در میان اغلب فرهنگ‌های بزرگ، سابقه دارد. پژوهشگران، حکایت خضر را با داستان گیل‌گمش مقایسه کرده‌اند. «گیل‌گمش به سوی دهانه یک رود، سفر می‌کند که در آنجا نیای نوع انسان، اوتنا پیشتیم، زندگی می‌کند تا رمز جاودانگی را از او جویا شود» (همان)؛ همچنین «موتیف آب حیات و زنده شدن معجزه‌آسای ماهی خشک، مطابق با رمانس کالستینس کذاب<sup>۱</sup> گرفته شده که در آن، گلاوکوس (آبی یا سبز)؛ با نام ادريس یا آندراس معروف است»<sup>۲</sup> (همان).

به هر حال تمثیل «آب حیات» در ادوار و مکان‌های مختلف با موضوعی واحد (زندگی جاویدان)؛ اما با روایت‌ها و صورت‌های متنوع، جاری و ساری بوده است. این ویژگی، ناشی از خاصیت رمزآلود بودن تمثیل است. در مورد مفاهیم رمزی هر کدام از کاراکترهای این تمثیل، می‌توان به تفصیل، سخن گفت و درک و دریافت‌های مختلف را در مورد آنها مورد کنکاش قرار داد؛ اما در اینجا به بررسی مفاهیم عنصر «آب حیات» به عنوان اصلی‌ترین کاراکتر این تمثیل پرداخته می‌شود و غزلیات حافظ، پایه و اساس کار قرار می‌گیرد؛ هرچند با نگاه به آثار دیگر بزرگان، می‌توان به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی نیز دست یافت؛ مثلاً، بر اساس پژوهش پورنامداریان، «مولوی در کلیات شمس، «آب حیات» را گاه، جوهر پنهانی الهی در انسان می‌داند:

رو آر اگر انسانی در جوهر پنهانی کو آب حیات آمد در قالب همچون خم  
(۳/۲۲۰)

و در جاهای دیگر علم لدنی، معارف الهی و سخن پیر:  
آب حیات آمد سخن کاید ز علم من لدن جان را زو خالی مکن تا بر دهد اعمالها  
(۱/۵)

<sup>۱</sup>. Pseudo-Callisthenes

<sup>۲</sup>. Glaukos (the “Blue” or “Green” one; also known as Edris, i.e., Andreas)

و نیز لطف حق، لطف و کرم، مرگ، ایمان، وصال یار، لب یار، شراب طهور، ثنا و دشنام یار» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۳۱۳-۳۲۳)؛ علاوه بر آن «آب حیات، رمز و مظهری برای حق، معشوق، عشق، روح و «من» مولوی نیز هست» (همان: ۲۹۴). حافظ، ۲۵ بار از مضمون «آب حیات» و مترادف‌های آن؛ همچنین از عناصری چون: خضر، اسکندر، آب حیات، آب حیوان، آب خضر و ظلمات برای بیان افکار و اندیشه‌های خود بهره جسته است. وی آب رکن‌آباد شیراز را که از تپه‌های الله‌اکبر، سرچشمه می‌گیرد، برتر از «آب حیات» دانسته است؛ به این جهت که محل «آب حیات»، ظلمات است؛ اما منبع آب رکن‌آباد، الله اکبر:

فرق است از آب خضر که ظلمات جای او است      تا آب ما که منبعش الله اکبر است  
(۹/۳۹)<sup>۱</sup>

یکی از شخصیت‌های اصلی تمثیل، «آب حیات» است. می‌توان گفت نقش اصلی خضر در انواع متون فارسی، «راهنمای روحانی موسی و اسکندر یا سالک در آغاز سلوک است و راهنمای مسافران در خشکی و در دریا» (دهخدا، ۱۳۷۳: در زیر واژه)؛ همچنین به عنوان نماد هدایت در ذهن و زبان حافظ، جلوه خاصی دارد. او شخصیت و قدرتی است که توان نجات سالکان را از وادی ظلمات و گمراهی دارد:

گذار بر ظلمات است خضر راهی کو      میاد کاتش محرومی آب ما ببرد  
(۳/۱۲۳)

آب حیوان تیره‌گون شد خضر فرخ پی کجاست      خون چکید از شاخ گل باد بهاران را چه شد  
(۲/۱۶۴)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup>. ابیات حافظ به کتاب «لسان‌الغیب» ارجاع می‌دهند. در این ارجاع، مقصود از عدد نخست، شماره غزل و عدد دوم، شماره بیت است.

این موضوع که رسیدن به «آب حیات» برای همگان، میسر نیست و تنها افرادی خاص، شایستگی بهره‌وری از آن را دارند، در کلام حافظ نیز تجلی یافته است. وی یادآور می‌شود که «آب حیات»، اکسیری است که هر کسی سعادت نوشیدن آن را نمی‌یابد و قدرت و ثروت در کسب این موهبت تأثیری ندارد و چون اسکندر بر خلاف خضر، شایستگی نوشیدن «آب حیات» را نداشت، با آمدن او چشمه‌ی «آب حیات» ناپدید شد:

سکندر را نمی‌بخشند آبی      به زور و زر میسر نیست این کار  
(۷/۲۴۱)

وی با اشاره به موضوع عدم دسترسی اسکندر به «آب حیات»، مخاطب را فرامی‌خواند که اگر می‌خواهد در مسیر تعالی و کسب معنویت گام بردارد؛ باید به جای همنشینی با صاحبان زر و زور، همانند «آب حیات»، پیرو و همراه عارفان طریقت گردد و نیز به سالک، توصیه می‌کند که شرط همنشینی با خضر (معنویت)، دوری از اسکندر (مادیات) است:

گرت هواس است که با خضر همنشین باشی      نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش  
(۳/۲۶۸)

وی همچنین در جای دیگر برای اثبات این گزاره که «فیض ازل با زر و زور و قدرت مادی به دست نمی‌آید»، به تمثیل «آب حیات» اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که اگر غیر از این بود، اسکندر نیز مانند خضر به «آب حیات» دسترسی می‌یافت:

فیض ازل به زور و زر آر آمدی به دست      آب خضر نصیبه اسکندر آمدی  
(۵/۴۳۱)

غنیمت دانستن فرصت‌ها و استفاده از موقعیت‌ها به عنوان یک اصل عرفانی مورد توجه حافظ است. وی برای تفهیم این موضوع از تمثیل «آب حیات» بهره می‌جوید و اعتقاد دارد: کسی که قادر به استفاده از چشمه «آب حیات» نباشد، نباید انتظار دستگیری از آسمان و

روزگار داشته باشد؛ زیرا استحقاق و استعداد استفاده از فرصت‌ها را نداشته است:

شاید که به آبی فلکت دست نگیرد      گر تشنه‌لب از چشمه حیوان به در آیی  
(۳/۴۸۶)

از دیگر مفاهیم «آب حیات» در نزد حافظ، شعر اوست که گاهی از سر شیفتگی، اعجاز سخن و توصیف و قدرت شگرف قلم و بیان خود را به «آب حیات» تشبیه می‌کند:

ب حیوانش ز منقار بلاغت می چکد      آ زاغ کلک من بنامیزد چه عالی مشرب است  
(۸/۲۹)

آب حیوانش ز منقار بلاغت می چکد      طوطی خوش‌لهجه یعنی کلک شکرخای تو  
(۷/۴۰۴)

در قلم آورد حافظ قصه لعل لبش      آب حیوان می‌رود هر دم ز اقلامم هنوز  
(۹/۲۶۰)

او همچنین، شعر خود را آب حیاتی می‌داند که هر گونه بیماری را مداوا می‌کند و مرکب قلمش، صد چشمه از «آب حیات» را بر مردمان می‌گشاید:

حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربتم      ترک طیب کن بیا نسخه شربتم بخوان  
(۸/۳۷۹)

کلک تو بارک الله بر ملک و دین گشاده      صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی  
(۲/۴۸۰)

و در بیت زیر با بیانی شاعرانه و بهره‌گیری از آرایه حسن تعلیل، علت ناپدید شدن چشمه حیات را، شرمندگی در مقابل شعر حیات‌بخش خود می‌داند:

حجاب ظلمت از آن بست آب خضر که گشت      ز شعر حافظ و آن طبع همچو آب خجل  
(۷/۲۹۹)

گاهی نیز در شعر او، «آب حیات» در مفهوم «مقام عرفانی و خاک در خلوت درویشان»، جلوه‌گر

می‌شود و شاعر، مخاطب خویش را به پیروی از درویشان، نصیحت می‌کند:

حافظ آر آب حیات ازلی می‌خواهی      منبعش خاک در خلوت درویشان است  
(۱۲/۴۹)

«شراب» یکی دیگر از مفاهیم «آب حیات» در غزلیات حافظ است و در ابیات متعددی به این موضوع اشاره نموده است:

آبی که خضر حیات از او یافت      در میکده جوکه جام دارد  
(۲/۱۱۴)

خیال آب خضر بست و جام کیخسرو      به جرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد  
(۹/۱۶۲)

آسایش و گذران ساعتی خوش در کنار جویباران و نوشیدن شرابی خوشگوار نیز توصیفی برای بیان معنا و مفهوم آب زندگی است:

معنی آب زندگی و روضه ارم      جز طرف جویبار و می خوشگوار چیست  
(۴/۶۵)

گاهی «آب حیات» از نظر حافظ، حکایتی از لب و دهان یار است:

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه‌ای      آب خضر ز نوش لبانت حکایتی  
(۲/۴۲۹)

آب حیوان اگر این است که دارد لب دوست      روشن است این که خضر بهره سرابی دارد  
(۵/۱۲۰)



و گاهی نیز شاعر، «آب حیات» و «شراب» را توأمان در لب یار می‌یابد:

لبش می‌بوسم و در می‌کشم می      به آب زندگانی برده‌ام پی

(۱/۴۲۳)

در مواردی نیز «حالت عرفانی و وارد غیبی»، «آب حیات» محسوب می‌شود:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند      و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

(۱/۱۷۸)

در یک مورد هم، حافظ، زاینده‌رود را آب حیات دانسته است:

اگر چه زنده‌رود آب حیات است      ولی شیراز ما از اصفهان به

(۱۰/۴۱۳)

حافظ در بیت زیر، معشوق را در لطف و پاکی، برتر از «آب حیات» و مایه رشک او دانسته است:

شاهدی از لطف و پاکی رشک آب زندگی      دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام

(۳/۳۰۴)

گاه نیز ممکن است اقامتگاه یار در حکم «آب حیات» باشد:

هوای منزل یار آب زندگانی ماست      صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم

(۷/۳۲۹)

#### نتیجه

نمادین و رمزی بودن داستان «آب حیات»، رواج آن در میان ملل و فرهنگ‌های مختلف و نمودها و تجلی‌های متنوع آن، که به صورت گیاه یا میوه و گاه به صورت چشمه نمایان شده

است، نشانگر آن است که با تمثیلی با مفاهیم چندگانه و چند لایه روبه‌رو هستیم. این تمثیل دارای کاراکترهایی است که هر کدام از آنها مفاهیم نمادین و عمیقی دارند. چشمه آب حیات، خضر، موسی، اسکندر و ظلمات، کاراکترهای اصلی این تمثیل روایی هستند.

تمثیل آب حیات و عناصر آن در ادب فارسی، به صورت‌ها و مفاهیم مختلف متجلی شده است. بررسی و تحلیل این موضوع در غزلیات حافظ نشان داد که وی «آب حیات» را برای بیان مفاهیمی؛ چون: «می»، «لب و دهان یار»، «قدرت بیان شاعر»، «حالات عرفانی و واردات غیبی»، «شاهد» و «هوای منزل یار» به کار گرفته است.

## منابع و مأخذ

### قرآن مجید

۱. اسفندیاری مهنی، فاطمه و خدیجه خدایاری؛ (پاییز ۱۳۹۱)، «جنبه خیر و شر و جاندارانگاری آب در شاهنامه»، فصل‌نامه تخصصی مطالعات داستانی، سال اول، شماره اول، صص ۲۰-۳۰.
۲. امینی لاری، لیلا؛ (پاییز ۱۳۸۵)، «رمزگشایی از ماجرای خضر و موسی - علیهما السلام»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره بیست و پنجم، شماره سوم (ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)، صص ۳۱-۴۳.
۳. بهار، مهرداد؛ (۱۳۵۲)، اساطیر ایران، تهران: بنیاد و فرهنگ ایران، چ دوم.
۴. پورنامداریان، تقی؛ (۱۳۶۴)، داستان پیامبران در کلیات شمس، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۵. \_\_\_\_\_؛ (۱۳۶۷)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی، چ دوم.
۶. حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد؛ (۱۳۶۲)، لسان‌الغیب، به تصحیح پژمان بختیاری، تهران: امیرکبیر.
۷. حیدری، حسن؛ (بهار و تابستان ۱۳۸۵)، «خضر، اسکندر و آب حیات (جایگاه خضر در برخی متون عرفانی نظم و نثر فارسی)» مطالعات عرفانی، شماره سوم، صص ۷۳-۹۰.
۸. خالقی مطلق، جلال؛ (۱۳۸۱)، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.
۹. دهخدا، علی‌اکبر؛ (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. ذوالفقاری، حسن و علی‌اکبر شیرینی؛ (۱۳۹۴)، باورهای عامیانه مردم ایران، تهران: چشمه.
۱۱. رضی، هاشم؛ (۱۳۴۶)، فرهنگ نام‌های اوستا، تهران: فروهر.

۱۲. رهنما، زین العابدین؛ (۱۳۶۸)، تفسیر و ترجمه قرآن، ج دوم، مقدمه سوره کهف، تهران: کیهان.
۱۳. زمردی، حمیر؛ (۱۳۸۵)، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر، تهران: زوار، ج دوم
۱۴. سرکاراتی، بهمن؛ (۱۳۸۵)، سایه‌های شکار شده، تهران: طهوری.
۱۵. شریفیان، مهدی و بهزاد اتونی؛ (زمستان ۱۳۹۰)، «کهن نمونه «آب» و کارکرد آن در اسطوره و حماسه»، فصل‌نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال سوم، شماره ۹، صص ۱۰۷-۱۳۰.
۱۶. شمیسا، سیروس؛ (۱۳۷۴)، انواع ادبی، تهران: فردوس.
۱۷. شوالیه، ژان و آلن گبران؛ (۱۳۸۴)، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، ج ۳، تهران: جیحون، ج دوم.
۱۸. فردوسی، ابوالقاسم؛ (۱۳۶۳)، شاهنامه فردوسی، به تصحیح ژول مول، ترجمه جهانگیر افکاری، ج ۵، تهران: امیرکبیر، چ سوم.
۱۹. کرمی، محمدحسین و رضوان رحیمی؛ (بهار ۱۳۹۱)، «درنگی بر ناگزیری مرگ گیل‌گمش و اسکندر و جاودانگی اوتناپشتیم و خضر»، مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، سال چهارم، شماره اول، صص ۱۴۹-۱۷۴.
۲۰. گرجی، مصطفی؛ (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، «تحلیل بوطیقای قصه موسی و خضر در مثنوی و کشف الاسرار»، فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۹ و ۱۰، صص ۱۸۱-۲۰۰.
۲۱. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی؛ (۱۳۸۷)، کلیات شمس، مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
22. Berthels, Y. E. (1965) "Roman ob Aleksandre i ego glavnye versii na vostokey," in idem, Navoi i Dzhami, Moscow, pp. 283-413.
23. Fletcher, Angus, (1964) Allegory: The Theory of a Symbolic Mode, New York: Cornell, University Press.
24. Iranica, kezr, in Encyclopedia Iranica <http://www.iranicaonline.org/articles/kezr-prophet>
25. Michelangelo, Chasseur. (2008). Oriental Elements in Surat al Kahf. Annali di Scienze.
26. Perrine, Laurence, (2002), literature, Tehran: hatef.